

حرکت جوهری نفسانی

و مطالعه تطبیقی آن در شواهد قرآنی*

□ سیدعابدین بزرگی^۱

چکیده

هر انسانی بالوجدان می‌یابد که نفس او دائماً در حال تغییر و تحول است. برخی مانند مشائیان، با بیرونی و منفصل دانستن این تغییرات، بر این باورند که نفس از اول خلقت تا آخر ثابت بوده، فقط عوارضی بر آن عارض شده، کیفیات آن تغییر پیدا می‌کند. ملاصدرا و پیروانش با درونی و متصل دانستن این تغییرات، حرکت جوهری نفس را پذیرفته، معتقدند که خود نفس از اول خلقت در حال تبدیل و تبدل است. معتقدان به حرکت جوهری برای اثبات حرکت درونی و متصل نفس، به دلایل عقلی متوسل شده و توجه خاصی به دلایل نقلی نداشته‌اند. این در حالی است که برخی از آیات قرآن کریم، نه تنها شاهد بلکه دلیلی برای حرکت درونی و جوهری نفس به شمار می‌آیند. پژوهش حاضر بعد از بیان حرکت جوهری نفسانی، با ذکر برخی از این آیات، به تبیین و نحوه دلالت آن‌ها بر حرکت درونی و جوهری نفس پرداخته و به این نتیجه رهنمون گشته است که

ملکات نفسانی، اگر فضایل باشند، مانند علم، ایمان و...، سبب تکامل خودِ نفس می‌شوند و اگر رذایل باشند، مانند رجز، نفاق و...، عامل تنزل خودِ نفس می‌گردند.

واژگان کلیدی: نفس، حرکت جوهری نفس، رشد منفصل، رشد متصل.

۱. مقدمه

فیلسوفان قبل از ملاصدرا معتقد بودند حرکت فقط در چهار مقوله کم، کیف، این و وضع اتفاق می‌افتد و سایر مقولات و از جمله جوهر، حرکتی ندارند. از این جهت، اموری مانند علم، اراده، ترس، شجاعت و... را از عوارض و کیفیات نفسانی می‌دانستند که عارض بر نفس می‌شوند. مطابق این دیدگاه، نفس انسان‌ها از اول خلقت تا آخر ثابت بوده، فقط عوارض و کیفیاتی بر آن عارض می‌شود. به تعبیر دیگر، تکامل و تنزل نفس، بیرونی و منفصل شمرده می‌شوند.

ملاصدرا با اثبات حرکت جوهری، تأثیری شگرف در برخی از مسائل فلسفی بر جای گذاشت. به باور او، نه تنها اعراض بلکه جوهر و ذات اشیاء نیز در حال حرکت هستند. او برخلاف فیلسوفان گذشته، که نفس را «روحانیه الحدوث» می‌دانستند، آن را «جسمانیه الحدوث» دانست که با حرکت جوهری می‌تواند به مراتب نباتی، حیوانی و انسانی رسیده، مجرد شود. از این جهت، او تکامل و تنزل نفس را متصل و درونی می‌دانست.

پرداختن به حرکت جوهری نفس یا همان رشد و نمای متصل و درونی نفس، و یافتن شواهد و ادله قرآنی برای آن، از این جهت مهم و ضروری است که مسائل مهمی مانند رابطه نفس و بدن، رابطه نفس و قوا، حادث بودن نفس و ابدیت آن، رابطه علم و عمل با نفس، اختلاف نوعی انسان‌ها به حسب باطن، اثبات استمرار فیض و خلق مدام، تجسم اعمال، خلود کفار در عذاب و... را از این طریق می‌توان حل کرد.

پژوهش حاضر، که درصدد بیان حرکت جوهری نفس و تطبیق آن بر شواهد قرآنی است، ابتدا مبادی بحث، مانند دویعدی بودن انسان، اصالت نفس، رشد و نمای بیرونی و درونی نفس را بیان می‌کند. سپس با دو دلیل به حرکت جوهری نفس اشاره می‌نماید.

در نهایت با ذکر چندین آیه از قرآن کریم که بیانگر حرکت جوهری نفس هستند، به این نتیجه رهنمون می‌گردد که از منظر قرآن، اموری مانند علم، هدایت و شکر، سبب رشد و نمو خودِ نفس به‌سوی کمالات می‌گردند و اموری مانند رجس، نفاق و تقابل با انبیا، سبب رشد و نمو خودِ نفس به‌سوی نقایص می‌شوند.

۲. پیشینه بحث

درباره حرکت جوهریِ نفس، پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ از جمله: کتاب *حرکت جوهری و ثبات معرفت* (زندیه، ۱۳۹۸)، و مقالات «حرکت جوهری نفس و ثبات معرفت» (گرجیان و زندیه، ۱۳۸۸)، «حرکت جوهری نفس و پیامدهای آن در نفس‌شناسی صدرایی» (سوری و کمیجانی، ۱۴۰۱)، «بررسی ملاک این‌همانی عددی نفس از دیدگاه ابن سینا و صدرالمتألهین» (قاضوی و جعفری، ۱۴۰۰)، «پیامدهای فلسفی حرکت جوهری در مسائل نفس و تکامل آن» (عابدینی و جوارشکیان، ۱۳۹۱)، «فلسفه سیاسی متعالیه ملاصدرا بر اساس نظریه حرکت جوهری نفس» (امیدی، ۱۳۹۵)، «تأثیر نظریه حرکت جوهری بر نفس‌شناسی ملاصدرا» (یکه‌زارع و همکاران، ۱۳۹۱)، و...

همچنین درباره حرکت درونی و جوهری نفس، در ارتباط با قرآن نیز تحقیقاتی وجود دارد؛ مانند مقالات «حرکت جوهری صدرایی و تأثیر آن بر دیدگاه‌های او در تفسیر قرآن کریم» (گرجیان عربی، ۱۳۸۴)، «ابعاد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مفهوم قرآنی "تبدل زمین" از منظر صدرالمتألهین» (غفارپور و همکاران، ۱۳۹۶)، و...

در این تحقیقات، عنایتی به شواهد قرآنی حرکت جوهریِ نفس دیده نمی‌شود. کسانی که درصدد شواهد قرآنی برای حرکت جوهری هستند، به آیاتی مانند ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾ (نمل / ۸۸) و ﴿وَكُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ (رحمن / ۲۹) تمسک می‌جویند (مکارم شیرازی، ۱۳۹۲: ۱۵۵/۲۳) و تنها شاهد قرآنی برای حرکت جوهری نفس نیز آیه ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ (مؤمنون / ۱۴) است. پژوهش حاضر درصدد است تا نشان دهد آیات دیگری نیز وجود دارند که نه تنها شاهدهی بر حرکت جوهری نفس، بلکه می‌توانند دلیلی برای آن نیز باشند.

۳. تبیین مبادی بحث

۱-۳. دوبعدی بودن انسان

برای دوبعدی بودن انسان، دلیل‌هایی وجود دارد که به یک دلیل عقلی و یک دلیل نقلی اشاره می‌شود:

الف) دلیل عقلی: یکی از ادله فیلسوفان برای اثبات دوبعدی بودن انسان، برهان «وحدت هویت یا من ثابت» است. بر اساس یافته‌های متخصصان علوم طبیعی، سلول‌های بدن انسان تقریباً هر پنج سال کاملاً از بین می‌روند و به جای آن‌ها سلول‌های جدیدی به وجود می‌آیند. از این جهت، بدن انسان تقریباً بعد از هر پنج سال عوض می‌شود. با این حال، هر کسی با علم حضوری می‌یابد حقیقتی ثابت دارد که از بین نمی‌رود، و از آن با واژه «من» یا «خود» یاد می‌کند. بدیهی است که امر ثابت، غیر از امر متغیر است؛ بر این اساس باید انسان را موجودی دوبعدی دانست (ابن‌سینا، ۱۴۱۷: ۲۸۸-۳۰۳؛ همو، ۱۳۷۵: ۲/۲۹۴ و ۳۶۸؛ صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۳: ۸/۲۴۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۶: ۲۴۰؛ همو، ۱۳۶۱: ۱/۳۵۵؛ فیاضی، ۲۰۵/۶: ۱۳۸۹: ۱۸۶).

ب) دلیل نقلی: یکی از ادله نقلی برای اثبات دوبعدی بودن انسان این است که خداوند در سوره مؤمنون پس از ذکر مراحل مختلف تکامل جسم می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ (مؤمنون/۱۴). بدیهی است که خلقت دیگر پس از تکامل جنبه جسمانی، همان مرحله جسمانی نبوده، اشاره به بعد دیگر انسان و دمیدن روح در بدن دارد که با آیاتی مانند ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾ (سجده/۹) تأیید می‌شود.

۲-۳. اصالت نفس

هرچند انسان دوبعدی است، ولی این دو بُعد یکسان نبوده، با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند؛ از جمله اینکه بدن انسان، مادی، تقسیم‌پذیر، قابل اشاره حسی و فناپذیر است؛ در حالی که بعد دیگر، که نفس نامیده می‌شود، تقسیم‌پذیر و قابل اشاره حسی نیست. به همین دلیل، مجرد و فناپذیر بوده، حقیقت و واقعیت انسان را تشکیل می‌دهد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۳: ۸/۲۴۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۶: ۲۴۰؛ همو، ۱۳۶۱: ۱/۳۵۵؛ ۲۰۵/۶: جوادی

۳-۳. رشد و نمای بیرونی و درونی نفس

نفس و بدن هر دو رشد و نمو دارند؛ ولی از آنجا که حقیقت انسان، مربوط به نفس اوست، مباحث ذیل با محوریت رشد و نمو نفس تنظیم می‌گردد.
برای رشد و نمو نفس، دو احتمال می‌توان بیان کرد:

احتمال اول: ثبات نفس و تغییر صفات و اعراض آن

مطابق این احتمال، نفس انسان از اول پیدایش تا آخر ثابت بوده، هیچ تغییر و تحولی در آن به وجود نمی‌آید. همه تغییرات، مربوط به امر بیرون از ذات نفس و عارضی بوده، نفس فقط از بیرون پرورده می‌شود؛ مثلاً وقتی که انسان جاهل، عالم می‌شود، خود نفس ثابت می‌ماند. فقط صفت جهل معدوم گشته، علم جایگزین آن می‌گردد.

این نوع رشد و نمو، که بیرونی یا نمای منفصل نفس است، گاه مربوط به فضایل است؛ یعنی نفس به واسطه کمالاتی که از بیرون بر آن افزوده می‌شود، فربه می‌گردد، و گاهی مربوط به رذایل می‌باشد؛ بدین معنا که نفس به سبب رذایلی که بر آن عارض می‌شود و یا به دلیل از دست دادن کمالات، نقص‌هایش زیاده‌تر می‌گردد.

بر اساس این احتمال، اولاً نفوس همه انسان‌ها از جهت نفس بودن، با یکدیگر مساوی بوده، هیچ تفاوتی میان آن‌ها وجود ندارد؛ مثلاً نفوس پیامبران و مجرمانی مانند نمرود و فرعون با همدیگر یکسان و مساوی هستند. ثانیاً بین نفس و رشدش انفصال و جدایی وجود دارد؛ بدین معنا که آن‌ها دو واقعیت جداگانه بوده، در جهان خارج، وجودی مغایر با یکدیگر دارند؛ با این تفاوت که نفس اصل است، ولی رشد فرع و مربوط به عوارض نفس.

احتمال دوم: حرکت جوهری نفس

مطابق این احتمال، خود نفس، حرکت و رشد و نمای درونی دارد؛ یعنی نفس انسان در ابتدای پیدایش، نباتی و مادی است، سپس به مرحله حیوانی و مثالی ترقی

کرده، نهایتاً برخی از نفوس به مرحله انسانی و عقلی می‌رسند:

«فللنفس الإنسانية نشأت، بعضها سابقة وبعضها لاحقة، فالنشآت السابقة على الإنسانية كالحيوانية والنباتية والجمادية والطبيعة العنصرية والنشآت اللاحقة كالعقل» (صدرالدين شیرازی، ۱۴۲۳: ۳۳۰/۸).

بر این اساس، نفس پیش از آنکه به‌عنوان نفس ناطقه انسانی به تدبیر بدن انسان اشتغال یابد، به‌واسطه حرکت جوهری باید مراحل عنصری، جمادی، نباتی و حیوانی را سپری کرده، از طریق استکمال به مرتبه عقل انسانی و عقل فعال راه پیدا کند (همان). از این جهت، نفس هرچند در ابتدای پیدایش، خالی از کمالاتی مانند ادراکات حسی، عقلی و تحریکات است، ولی به‌واسطه حرکت جوهری می‌تواند این کمالات را کسب نموده، از درون پرورده شود (همان: ۲۳۰/۸ و ۲۸۶؛ همو، ۱۳۴۶: ۲۲۸).

این احتمال بر اصول زیر مبتنی است:

۱- اصالت وجود و اعتباریت ماهیت: هر ممکن‌الوجودی، مرکب از دو حیثیت وجود و ماهیت است؛ ولی آنچه حقیقتاً جهان خارج را پُر کرده و منشأ اثر است، وجود بوده، ماهیت امری اعتباری و انتزاعی می‌باشد.

۲- تشکیک وجود: وجودی که اصیل است، حقایق متباینه نبوده، مراتب و درجاتی دارد که بعضی از آن‌ها ضعیف، بعضی دیگر شدید و بعضی دیگر اشد هستند (همو، ۱۴۲۳: ۱۹/۹).

۳- جسمانیة‌الحدوث بودن نفس: جسم انسان ماده و صورت دارد. به باور ملاصدرا، «صورت» در ابتدا به‌دلیل داشتن بُعد و مکان جسمانی است، ولی دائماً در حال تکامل بوده، در نهایت به نفس مجرد تبدیل می‌شود. از این جهت، نفس از جسم (صورت) تکون یافته، «جسمانیة‌الحدوث» است:

- «فالحق أنّ النفس الإنسانية جسمانیة‌الحدوث والتصرّف» (همان: ۳۰۲/۹).
 - «إنّ النفس أول ما أفيضت على مادة البدن كانت كهيئة شيء من الموجودات الجسمانیة» (همو، ۱۳۷۵: ۸۷).

ملاصدرا در کتاب‌های دیگر خود نیز نفس را جسمانیة‌الحدوث می‌داند (همو، ۱۳۶۳: ۵۳۶ و ۵۵۸؛ همو، ۱۳۵۴: ۳۱۰؛ همو، ۱۳۶۱: ۲۳۵).

۴- حرکت جوهری نفس: به باور ملاصدرا، نفس گرچه «جسمانیة الحدوث» است، ولی در سیر تکاملی خود می‌تواند مجرد و روحانیة البقاء گردد. البته نفس در زمان تجرد خود، جدا و بیگانه از ماده نیست؛ بلکه طیف گونه‌ای است که یک طرفش مجرد بوده، اثری از ماده و آثار آن یافت نمی‌شود، ولی اگر به طرف دیگرش پیش برویم، از تجرد آن کاسته شده، به مادی بودنش افزوده می‌گردد؛ به‌طوری که در نهایت، جانب دیگرش در مرز مادیت بوده، با بدن مرتبط است و به‌همین دلیل، نوعی تسلط و سیطره بر بدن داشته، آن را به استخدام می‌گیرد تا به مقاصد خود برسد:

- «وكانت لها [أى للنفس] حركة فى الاستكمال الجوهري» (همو، ۱۴۲۳: ۱۸/۸).

- «بل الحق أن الإنسان له هوية واحدة ذات نشأت ومقامات ویتدی وجوده أولاً من أدنى المنازل وترتفع قليلاً إلى درجة العقل والمعقول» (همان: ۱۱۹/۸).

از این جهت، نفس در عین اینکه امر واحد بسیط است، مراتبی دارد؛ مرتبه‌ای از آن مجرد محض است، مرتبه‌ای نیمه‌مجرد و مرتبه‌ای در مرز مادیت قرار دارد:

«فالنفس الإنسانیة لكونها جوهرًا قدسیًا من سنخ الملكوت، فلها وحدة جمعیة هی ظلّ الوحدة الإلهیة وهی بذاتها قوّة عاقلة... هی متضمّنة أيضًا لقوّة حیوانیة... وهی أيضًا ذات قوّة نباتیة» (همان؛ همو، ۱۳۴۶: ۲۲۷).

با توجه به اصول فوق، چند نکته به دست می‌آید:

- نفس انسان، تشکیک‌پذیر بوده، دارای مراتب ضعیف، شدید و اشد است.
- درجات ضعیف، شدید و اشد نفس، از هم گسیخته نیستند، بلکه درجه ضعیف می‌تواند شدید، و درجه شدید نیز می‌تواند اشد شود و از این طریق با عبور از مرتبه حس و خیال به مرتبه عقل برسد.
- نفس در این سیر تکاملی به هر مرتبه‌ای برسد، مراحل قبلی را به‌صورت لطیف‌تر، همراه با اضافه‌ای داراست؛ مثلاً وقتی نفس به مرحله حس برسد، مراحل قبلی را دارد و با حفظ مرحله حس، به مرحله تخیل راه پیدا می‌کند و وقتی به مرحله تخیل راه یافت، تمامی مراحل قبلی را دارد و با حفظ مرحله تخیل می‌تواند به مرحله تعقل برسد. به تعبیر دیگر، این سیر تکاملی به صورت «لُبس بعد از لُبس» است، نه «خلع بعد لُبس»:
- «والانقلابات لیس إلا ضربًا من الاشتداد الجوهري لا بأن تفسد صورة وتحدث صورة

آخری مبائنة للأولی» (همو، ۱۳۷۵: ۱۷۰).

به همین جهت، نفس در هر مرحله‌ای که قرار گرفت، کارهای همان مرحله و مراحل پایینی را انجام می‌دهد؛ مثلاً وقتی نفس به مرحله خیال رسید، کارهای مرحله خیال و مرحله حس، مانند تغذیه، تنمیه و... را انجام می‌دهد، و وقتی به مرحله عقل رسید، تمام کارهای مراحل عقل، خیال و حس را انجام می‌دهد:

«وهی بذاتها قوّة عاقلة إذا رجعت إلى موطنها الأصلي وهي متضمّنة أيضًا لقوّة حیوانیة علی مراتبها من حدّ التخیل إلى حدّ الإحساس وهو آخر مرتبة الحیوانیة فی السفالة وهي أيضًا ذات قوّة نباتیة علی مراتبها التي أدهاها الغاذیة وأعلاها المولدة وهي أيضًا ذات قوّة محرّكة طبیعیة قائمة بالبدن» (همو، ۱۴۲۳: ۹۸/۸، ۱۱۹ و ۱۹۴؛ همو، ۱۳۴۶: ۲۲۸).

- نفوس انسان‌ها و حتی نفوس پیامبران، از جهت نفس بودن با همدیگر تفاوت داشته، مساوی نیستند.

- بین نفس و رشدش انفصال و جدایی وجود نداشته، خود نفس رشد و نما پیدا می‌کند. از این جهت نمی‌توان نفس را اصل، و رشد را فرع دانست.

- رشد و نمو درونی نفس، گاه مربوط به رشد و نمو فضایل، و گاهی مربوط به رشد و نمو رذایل است. به تعبیر دیگر، نفس انسان گاهی از جهت فضایل و کمالات رشد کرده، کامل‌تر می‌شود و گاه از فضایل دور شده، در جهت رذایل و نواقص فرجه می‌گردد.

۴. اثبات حرکت جوهری نفس

برای اثبات حرکت جوهری نفس به دو دلیل اشاره می‌شود:

دلیل اول

مقدمه اول: اگر نفس انسانی حرکت جوهری نداشته باشد، باید از ابتدای امر تا آخرین مرحله بقای خود، امر واحدی باشد.

مقدمه دوم: تالی باطل است؛ چون نفس انسانی در ابتدای امر، شیء قابل ذکر

نیست: «هَلْ أُنِى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مَنَ الدَّهْرُ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكَورًا» (انسان / ۱)، در حالی که بعداً می‌تواند کامل و حتی عقل فعال گردد.

نتیجه: مقدم هم باطل بوده، نفس انسانی دارای حرکت جوهری است:

- «فما أشدَّ سخافة رأی من زعم أنَّ النفس بحسب جوهرها وذاتها شیء واحد من أوَّل تعلَّقها بالبدن إلى آخر بقائها وقد علمت أنَّها فی أوَّل الكون لاشیء محض كما فی الصحيفة الإلهیة: «هَلْ أُنِى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مَنَ الدَّهْرُ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكَورًا» وعند استكمالها تصیر عقلاً فعلاً» (همو، ۱۴۲۳: ۲۸۶/۸ و ۳۰۰: مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۲۷۸).

- «أَنَّ النفس فی أوَّل تكوُّنها كالهیولی الأولى خالیة عن كلِّ كمال صوری... ثمَّ تصیر بحيث تكون فعالة للصورة المجردة عن المواء» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۳: ۲۸۶/۸).

دلیل دوم

منطق دانان، انسان را حیوان ناطق می‌دانند که از حیث حیات و حیوان بودن با سایر جانوران مشترک بوده، از جهت نطق از آن‌ها متمایز است. بعضی از اندیشمندان، این فصل ممیز و آن قدر مشترک را به رسمیت نشناخته، انسان را «حی متأله» می‌دانند. براین اساس، اگر انسان در مقام درک، بفهمد که همه نعمت‌ها از جانب خداوند است و در مقام عمل، هر نعمتی را در جای خود صرف کند، انسانیت او رشد کرده، تکامل می‌یابد؛ اما اگر کسی فاقد این مرتبه از کمال باشد، از حد انسان معقول و مقبول تنزل یافته، انسانیت خود را از دست می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۳۷۶/۱-۳۶۹). مطابق این دیدگاه، انسان نوع اخیر نیست، بلکه نوع متوسط بوده، انواع مختلفی در ذیل آن قرار دارد، مانند:

الف) برخی انسان‌ها راه علم و عمل صالح را پیموده، «انسان مَلَك» یا «حیوان ناطق مَلَك» هستند نه مَلَك؛ یعنی آن‌ها انسانی هستند که با حفظ انسان بودن و از راه انسان بودن، به مرتبه ملائکه و بالاتر از آن تعالی پیدا کرده، فصل اخیر آنان، «ملک بودن» است. به همین دلیل از ملائکه برترند.

ب) برخی دیگر از انسان‌ها، راه شهوت‌رانی را طی کرده، «انسان بهیمة» یا «حیوان ناطق بهیمة» هستند نه بهیمة؛ یعنی انسانی هستند که با حفظ انسان بودن و از راه انسان بودن، به مرتبه حیوانیت تنزل پیدا کرده‌اند. این افراد، انسانیت خود را کنار

نگذاشته و حیوان نشده‌اند تا حرکت و انتقال آن‌ها عرضی به شمار آید، بلکه با حفظ انسانیت و با حرکت طولی به سمت درکات، به مرتبه حیوانیت تنزل پیدا کرده‌اند؛ به طوری که حیوانیت، صورت نوعیه و فصل اخیر آن‌ها شده است و به همین دلیل، به مراتب از حیوان پست‌ترند.

ج) گروهی دیگر، راه درندگی و خون‌ریزی را طی نموده، «انسان سبغ» یا «حیوان ناطق سبغ» هستند نه سبغ؛ یعنی انسانی هستند که با حفظ انسان بودن و از راه انسان بودن، به مرتبه سبغیت تنزل پیدا کرده‌اند و به همین دلیل، از هر حیوان درنده‌ای درنده‌تر خواهند بود.

د) گروهی با سیاست‌های غلط، به دنبال مکر، خیانت و نفاق بوده، «انسان شیطان» یا «حیوان ناطق شیطان» هستند نه شیطان. آن‌ها انسان‌هایی هستند که شیطان شده‌اند و انسانیت آن‌ها در طول شیطنت قرار دارد؛ یعنی این گونه نیست که انسانیت را رها کرده، شیطان شده باشند، بلکه با حفظ انسانیت شیطان شده‌اند و از این جهت، از هر شیطانی شیطان‌ترند (همو، ۱۳۹۱: ۲۸۸-۲۹۰؛ همو، ۱۳۸۷: ۴۹/۵).

حالات فوق، همان حرکت جوهری نفس یا نمای متصل و درونی فضایل و رذایل است که به صورت تجلی و لبس بعد لبس برای انسان حاصل می‌شود، نه خلع بعد لبس.

۵. شواهد قرآنی برای حرکت جوهری نفس

اکنون به آیاتی از قرآن استناد می‌شود که ظهور در رشد و نمای متصل و درونی نفس یا همان حرکت جوهری نفس دارند.

۱-۵. شواهد قرآنی برای رشد و نمای متصل فضایل

برخی از آیاتی که ظهور در رشد و نمای متصل فضایل نفس دارند، عبارت‌اند از:

۱. آیه مربوط به افزایش وجودی نفس در علم

علم از کمالات و فضایی است که سبب برتری عالم از جاهل می‌شود: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (زمر/۹). در اینکه به هنگام عالم شدن انسان، چه اتفاقی برای نفس رخ می‌دهد، دو احتمال می‌توان مطرح کرد:

الف) اینکه نفس انسان ثابت باشد و علم به او افزوده شود. در این صورت، افزایش علم در انسان به وجود می‌آید. افزوده شدن علم در انسان، همانند افزایش امور مالی، از نمای منفصل و جدای از جان انسان حکایت دارد.

ب) اینکه نفس انسان از حیث علم افزوده شود و گوهر جان آدمی رشد یافته، تعالی پیدا نماید. در این صورت، انسانیت انسان از درون بر محور علم رشد می‌یابد. افزایش انسان در علم، نمای متصل و عین جان انسان است. با توجه به دو احتمال فوق، آیه ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (طه/۱۱۴) را دو گونه می‌توان معنا کرد:

- با توجه به احتمال اول گفته شود: نفس انسان ثابت است و علم در جان انسان رشد می‌کند؛ یعنی سخن از افزایش علم است نه افزایش جان.
- بر اساس احتمال دوم، در این آیه، قرآن به پیامبر اسلام دستور می‌دهد تا بگوید: خدایا بر خودم بیفز و جانم را از جهت علم، افزایش عنایت فرما؛ یعنی سخن از ترقی جان در علم است، نه ترقی علم در جان (همو، ۱۴۰۰: ۱۹۰/۱۴)؛ چون تعبیر قرآن ﴿زِدْنِي عِلْمًا﴾ است نه «زِدْ عِلْمِي». این معنا از آیه، با رشد و نمو متصل و درونی نفس هماهنگ بوده، بر حرکت جوهری نفس دلالت دارد.

۲. آیات مربوط به افزایش وجودی نفس در ایمان

بر اساس آیاتی مانند ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ (سجده/۱۸)، ایمان از جمله کمالاتی است که سبب برتری مؤمن از غیرمؤمن می‌شود. در اینکه به هنگام ایمان، برای نفس مؤمن چه اتفاقی می‌افتد، همان دو احتمالی که در مسئله قبل مطرح شد، در اینجا نیز وجود دارد؛ یعنی برخی قائل به رشد و نمو بیرونی نفس هستند و برخی دیگر به رشد و نمو درونی نفس اعتقاد دارند. از این جهت، آیاتی مانند ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ (انفال/۲) را دو گونه می‌توان معنا نمود:

- بر اساس رشد و نمو منفصل و بیرونی نفس می‌توان گفت: در این آیات، سخن از افزایش ایمان است، نه رشد و تعالی خود نفس مؤمن؛ یعنی به هنگام تلاوت آیات الهی، جان مؤمن ثابت بوده، ایمان در آن رشد می‌کند.

- مطابق رشد و نمو متصل و درونی نفس باید گفت: تلاوت قرآن سبب افزایش جان مؤمن می‌شود و او در ایمان بالا می‌رود. بر اساس آیه فوق، مؤمنان به سبب تلاوت آیات قرآن، در ایمان رشد می‌کنند، نه اینکه ایمان در آن‌ها رشد نماید و جان آن‌ها به لحاظ هویت وجودی در همان حد قبلی قرار داشته باشد (همان)؛ چون تعبیر آیه، ﴿زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا﴾ است نه «زَادَ إِيْمَانَهُمْ».

قرآن در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَآمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا﴾ (توبه/ ۱۲۴). با توجه به نمای متصل نفس می‌توان گفت: محور سؤال و جواب در این آیه، افزایش وجودی خود انسان است، نه فزونی عوارض و کیفیات نفسانی؛ چون در سؤال آمده است: ﴿أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا﴾ نه «أَيُّكُمْ زَادَ هَذِهِ إِيْمَانَهُ». در جواب نیز می‌فرماید: ﴿فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا﴾ نه «فَزَادَ إِيْمَانَهُمْ». مطابق همین برداشت، در آیه ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيْمَانًا﴾ (آل عمران/ ۱۷۳) نیز سخن از افزایش وجودی و تکامل خود نفس است نه افزایش عوارض نفس؛ چون تعبیر آیه، ﴿فَزَادَهُمْ إِيْمَانًا﴾ است نه «فَزَادَ إِيْمَانَهُمْ». پذیرش این معنا، بیانگر حرکت جوهری نفس است.

۳. آیات مربوط به افزایش وجود نفس در هدایت

از منظر قرآن، هدایت اقسامی دارد:

الف) هدایت تکوینی ابتدایی: بر اساس این هدایت، خدا همه انسان‌ها را از نیروی علمی و عملی برخوردار ساخته تا با فهم حصولی یا مشاهده حضوری، معارف الهی را درک کرده، صراط مستقیم را طی نمایند. این هدایت تکوینی بوده، تخلف و سرپیچی در آن راه ندارد: ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾ (زمر/ ۳۷).

ب) هدایت تشریحی: مطابق این هدایت، خدا قانون سعادت‌بخش را در اختیار همه انسان‌ها قرار داد تا آن‌ها با انتخابشان راه سعادت را برگزیده، آن را ببینند. این هدایت تشریحی بوده، انسان می‌تواند آن را بپذیرد و یا نپذیرد و به‌همین دلیل، قابل تخلف و عصیان است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان/ ۳)؛ ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَىٰ الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (فصلت/ ۱۷).

ج) هدایت تکوینی پاداشی یا هدایت تشویقی: این هدایت که به معنای ایصال به مطلوب و توفیق است، پاداش تکوینی کسانی است که دعوت حق و هدایت تشریحی را پذیرفته‌اند تا راه حق را با سهولت و سرعت ادامه دهند: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾ (محمد/ ۱۷)؛ ﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾ (مریم/ ۷۶). این دسته از آیات را دو گونه می‌توان معنا کرد:

- بر اساس رشد و نمو منفصل نفس بگوییم: خداوند به‌عنوان پاداش، هدایت آن‌ها را زیاد می‌کند.

- با پذیرش رشد و نمای متصل نفس بگوییم: مطابق این آیات، نفس انسان از جهت هدایت، رشد و نمو پیدا می‌کند، نه اینکه نفس انسان ثابت باشد و هدایت به‌عنوان عوارض و کیف نفسانی بر نفس افزوده شود؛ چون آیه می‌فرماید: ﴿زَادَهُمْ هُدًى﴾ نه «زَادَ هُدَاهُمْ». مطابق این برداشت از آیات فوق می‌توان گفت که معنای آیه ﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ (کهف/ ۱۳) نیز این است که خداوند انسان‌های هدایت‌پذیر را می‌پروراند و از جهت هدایت، بر جانشان می‌افزاید. این هدایت، افزوده شدن خود انسان از جهت ایمان است (همان: ۱۴/۱۹۱-۱۹۲؛ همو، ۱۳۸۵: ۲/۴۶۳-۴۷۴)؛ چون تعبیر آیه، ﴿زِدْنَاهُمْ هُدًى﴾ است نه «زَادَ هُدَاهُمْ». قبول این معنا، بر حرکت جوهری نفس دلالت دارد.

۴. آیه مربوط به افزایش وجود نفس در اثر شکرگزاری

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ (ابراهیم/ ۷). این آیه را به چند صورت می‌توان معنا کرد:

الف) با در نظر گرفتن تمیز محذوف: در این حالت، آیه به‌صورت «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّ نِعْمَتَكُمْ» معنا می‌شود؛ یعنی اگر شکرگزار بودید، بر نعمت‌های شما می‌افزایم. این معنا که بیانگر نمای منفصل و بیرونی نفس است، در اشعار برخی شعرا نیز راه پیدا کرده است:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

(مولوی، ۱۳۷۹: دفتر اول)

ب) بدون لحاظ تمیز: در این صورت، معنای آیه این است: اگر شکرگزار باشید، خداوند گوهر ذاتان را بالا می‌برد و ظرف وجودی شما را افزایش می‌دهد تا در پرتو سعه وجودی و کسب فضایل انسانی، مظهر صفات کمالی حق تعالی گردید. این معنا بیانگر نمای متصل و رشد درونی نفس است؛ زیرا آیه می‌فرماید: ﴿لَا زَيْدَنَّكُمْ﴾ نه «لَا زَيْدَنَّ نَعْمَكُمْ». از این جهت، سپاسگزارِ نعمت‌های الهی، خودش افزایش می‌یابد و انسانیت او نمو می‌کند، نه اینکه فقط بر وصفی از اوصافش افزوده شود و یا فقط نعمت‌های مادی‌اش افزایش یابد (جوادی آملی، ۱۴۰۰: ۱۴/۱۹۱؛ همو، ۱۳۹۶: ۴۳/۳۲۲؛ همو، ۱۳۹۰: ۴/۴۲۰-۴۲۱). قبول این معنا، بیانگر حرکت جوهری نفس است.

ج) در نظر گرفتن هر دو معنای فوق: به این صورت که افزایش نعمت، در آغاز کار و برای تشویق افراد عادی است؛ ولی افزایش خودِ انسان، برای انسان‌های کامل‌تر است. یا اینکه در معنای نعمت توسعه ایجاد کنیم و رشد و تعالی خودِ انسان را نیز نعمت بدانیم. این معنا نیز از جهتی بر حرکت جوهری نفس دلالت می‌کند.

۵. آیه مربوط به درجه شدن خود انسان

قرآن درباره برخی از بهشتیان می‌فرماید آنان مؤمنان حقیقی بوده، برای آن‌ها نزد پروردگارشان درجات، آمرزش و روزی نکویی است: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (انفال / ۴).

اما درباره بعضی دیگر از بهشتیان می‌فرماید: ﴿هُمُ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (آل عمران / ۱۶۳). درباره این آیه، سه احتمال وجود دارد: الف) حمل «ذو هو» باشد؛ یعنی مضاف «درجات» حذف شده است و «هُمُ دَرَجَاتٌ» به معنای «هم ذو درجات» است. این معنا بیانگر رشد بیرونی و نمای منفصل نفس است. ب) استعاره و مانند «زید عدل» در خودشان درجه، میزان و معیار شده‌اند؛ زیرا اوصاف انسان، نخست به صورت حال هستند، آنگاه ملکه و سپس به منزله فصل مقوم می‌شوند. در حالت اول، انسان «دارای درجات» است و در وضعیت ملکه و فصل مقوم، باطن او دستخوش دگرگونی است و وی جزو «هُمُ دَرَجَاتٌ» می‌شود (همو، ۱۳۹۱: ۱۶/۲۰۷). این معنا، که نیازی به تقدیر گرفتن

چیزی در آیه ندارد، بیانگر رشد و نمای متصل و درونی نفس انسان است.

۶. آیه مربوط به بهشت شدن خود انسان

مطابق برخی آیات، بهشت حقیقتی جدای از انسان بوده، انسان‌های مؤمن وارد آن می‌شوند: ﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾ (رعد / ۲۳)؛ اما آیه‌ای درباره مقربان درگاه الهی است که می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۖ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ﴾ (واقعه / ۸۸-۸۹). این آیه دو گونه معنا می‌شود:

- مضمون این آیه، مانند آیات قبلی بوده، بدین معناست که مقربین در رُوح و ریحان و بهشت پر نعمت قرار می‌گیرند. به تعبیر دیگر، روح و ریحان و جنت و نعیم، روزی مقربان خواهد شد.

- مقربان درگاه الهی که عالم عامل هستند، با تقربتی که به خدا پیدا کرده‌اند، خودشان به رُوح، ریحان و بهشت پر نعمت خدا تبدیل می‌شوند. به تعبیر دیگر، خود آنان بهشتی هستند که وارد بهشت دیگر می‌شوند (همان: ۲۰۰/۱۶ و ۲۰۶؛ همو، ۱۴۰۰: ۱۹۱/۱۴-۱۹۲). این معنا بیانگر رشد و نمو متصل و درونی نفس مقربان بوده، بر حرکت جوهری نفس دلالت دارد.

۲-۵. شواهد قرآنی برای رشد و نمای متصل رذایل

برخی از آیاتی که ظهور در رشد و نمای متصل رذایل نفس دارند، عبارت‌اند از:

۱. آیات مربوط به رجس و نفاق

آیاتی از قرآن به مسئله رجس و نفاق انسان‌ها اشاره دارند؛ مانند ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ (توبه / ۱۲۵)؛ ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (بقره / ۱۰). برای این آیات دو معنا وجود دارد:

- با توجه به رشد و نمو بیرونی نفس، معنای آیه اول این است: کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزوده شده، در حال کفر از دنیا می‌روند. معنای آیه دوم نیز این است: در دل‌های منافقان، یک نوع بیماری است و خداوند بر بیماری آنان افزوده است. ظاهر این معنا بیانگر آن است که نفس این افراد ثابت بوده،

رجس و نفاق به عنوان عوارض منفی بر نفس آن‌ها عارض می‌شود.

- بر اساس رشد و نمو متصل و درونی نفس، کسانی که سلامت انسانی خویش را ستمکارانه از بین می‌برند و قلب الهی خود را با پلیدی گناه و طغیان بیمار می‌کنند، جانشان دچار رشد منفی شده، از جهت آلودگی افزایش می‌یابد و سرانجام کافر از دنیا می‌روند؛ زیرا در آیه ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾ (توبه / ۱۲۵)، سخن از تنزل وجودی خود انسان است، نه اینکه نفس انسان ثابت باشد و فقط رجس و پلیدی بر آن افزوده شود؛ چون تعبیر آیه ﴿فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا﴾ است نه «فَزَادَ رِجْسَهُمْ». همچنین درباره آیه ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (بقره / ۱۰) باید گفت: کسانی که نفاق دارند و از مسیر سلامت قلبی بیرون رفته‌اند، خدا آن‌ها را در همین بیماری رشد داده، آنان را از جهت مرض افزایش می‌دهد (همو، ۱۴۰۰: ۱۴/۱۹۲). این معنا بیانگر رشد و نمای درونیِ رذایل در انسان پلید و منافق است، نه اینکه نفس و جان انسان منافق به سلامت باشد و فقط رجس و پلیدی بر آن عارض شود؛ چون سخن این آیه ﴿فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ است نه «فَزَادَ اللَّهُ مَرَضَهُمْ».

خداوند، سلام است: ﴿هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ﴾ (حشر / ۲۳) و از او جز سلام افاضه نمی‌شود و او جز به دارالسلام که نمونه کامل آن بهشت است، به جایی دعوت نمی‌کند: ﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ﴾ (یونس / ۲۵)؛ ولی همان دعوت به سلامت، در ظرف قلب آلوده و بیمار منافقان به بیماری تبدیل می‌گردد؛ چنان‌که نزول آیات قرآنی که مایه رشد و تعالی مؤمنان از جهت ایمان است، سبب فزونی ظالمان در رجس و پلیدی می‌شود: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (اسراء / ۸۲). از این آیه نیز می‌توان افزایش گوهر وجودی برخی از انسان‌ها را به لحاظ خسارت به دست آورد؛ یعنی گوهر ذات این افراد در جهت فساد افزایش می‌یابد؛ چون آیه می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾، و اگر منظور آیه، فقط افزایش خسارت ظالمان بود، می‌فرمود: ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارَتَهُمْ﴾ (همان: ۱۴/۱۹۲-۱۹۳). قبول این معانی، دال بر حرکت جوهری نفس به سمت رذایل و تنزل است.

۲. آیه مربوط به تقابل ظالمانه با انبیا

انسان به دو طریق می‌تواند انسانیت خود را حفظ کرده، به سعادت برسد:

الف) عمل کردن به دستورات عقل: عقل، رئیس قوای انسانی و عامل تمایز انسان از سایر مخلوقات بوده، در بخشی از مسائل دینی راهنمای انسان است و انسان با استفاده از آن می‌تواند به تفکر و تأمل پرداخته، در مسیر الهی گام بردارد.

ب) عمل کردن به دستورات پیامبران: انسان در بخش‌های زیادی از دین می‌تواند گوش شنوا داشته، دستورات الهی را از راهنمایان دین بشنود و بدان عمل نموده، به تکامل برسد: ﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ﴾ (انعام/۳۶). از این جهت، انسان یا باید مانند چشمه‌ای باشد که از درون بجوشد و یا مانند حوضی باشد که از چشمه آب می‌گیرد: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق/۳۷). اما کسانی که نه مانند چشمه هستند که عقل آن‌ها از درون جوشش داشته باشد و نه مانند حوضی هستند که از سخنان رهبران الهی استفاده کنند، هدایتی ندارند: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ﴾ (فرقان/۴۴). این گروه در قیامت اعتراف می‌کنند که اگر حداقل از یکی از این دو راه بهره می‌بردند، گرفتار جهنم نمی‌شدند: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (ملک/۱۰). به تعبیر حافظ:

به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می‌علاج کی کنمت که آخرالدواء الکی

(حافظ، ۱۳۷۸: غزل ۴۳۰)

برخی انسان‌ها که عقل آن‌ها به اسارت هوای نفس درآمده است، به جای تبعیت از پیامبران الهی، در برابر آنان تکبر ورزیده، آن‌ها را تکذیب و یا به قتل رسانیدند: ﴿أَفَلَمْأَ جَاءَكُمُ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقْنَا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (بقره/۸۷).

این تقابل ظالمانه هواپرستان در برابر انبیای الهی، رشد رذایل اخلاقی را برای نفس و جان انسان به همراه دارد؛ به‌طوری که دعوت شبانه‌روزی و دلسوزانه پیامبران جز مسیر فرار از حق، چیزی بر آن‌ها نیفزوده است. برای مثال، قوم حضرت نوح علیه السلام پس از صدها سال تلاش تبلیغی این پیامبر بزرگ، به جای آنکه به‌سوی خداوند فرار کنند: ﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ (ذاریات/۵۰)، از خدا و دعوت آن حضرت فرار می‌کردند: ﴿فَلَمَّ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾ (نوح/۶)؛ به‌طوری که حضرت نوح علیه السلام بعد از مایوس شدن از هدایت

آن‌ها، از خدا می‌خواهد که بر ظالمان چیزی جز هلاکت و عذاب دردناک نیفزاید:

﴿وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾ (نوح / ۲۸).

آیات ﴿فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾ و ﴿وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾ را دو گونه می‌توان معنا کرد:

- بر اساس رشد و نمو منفصل و بیرونی نفس بگوئیم که حضرت نوح علیه السلام به خدا عرض کرد: من مردم را به سوی تو دعوت کردم، ولی دعوت من جز بر فرارشان نیفزود و نهایتاً آن حضرت از خداوند خواست که بر هلاکت ظالمان بیفزاید.

- مطابق رشد و نمو متصل و درونی نفس، فرار از خدا و پیامبرانش، فقط ثمرات بیرونی نفس را از بین نمی‌برد، بلکه همچون جذام به جان انسان می‌افتد و از درون او را نابود می‌کند. از این جهت، آیه قرآن بیانگر افزایش ظالمان در فرار و هلاکت است که بر رشد منفی درونی و متصل نفس دلالت دارد؛ چون آیه اول می‌فرماید: ﴿فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا﴾ نه «فَلَمْ يَزِدْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارَهُمْ»، و آیه دوم نیز می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾ و اگر مقصود افزایش هلاکت و عذاب دردناک بر ظالمان بود، می‌فرمود: ﴿وَلَا تَزِدِ إِلَّا تَبَارَ الظَّالِمِينَ﴾. پذیرش این معنا بیانگر حرکت جوهری نفس به سمت رذایل و تنزل است.

۳. آیات مربوط به مرگ نفس و خسران آن

بر اساس منابع دینی، ارتکاب گناه و احاطه آن بر انسان، سبب دل‌مردگی می‌گردد: ﴿وَأَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمًا جَنَائِي﴾ (قمی، ۱۳۹۲: ۲۲۵). «مناجات التائبین». به همسین دلیل، قرآن برخی انسان‌ها را با اینکه ظاهراً زنده هستند و آثار حیاتی دارند، حقیقتاً مرده می‌داند: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ﴾ (نحل / ۲۱): ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ (نمل / ۸۰). حضرت علی علیه السلام نیز کسانی را که خود را دانشمند و عاقل می‌پندارند و به جای توجه به کوثر معنوی، به تکاثر مادی گرایش دارند، انسان‌هایی می‌شمارد که از انسانیت، بهره‌ای جز شکل و ظاهر ندارند و قبل از آنکه بمیرند، مرده هستند:

«فَالصُّورَةُ صُورَةٌ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبٌ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴: خطبه ۸۷).

برای توضیح این قبیل آیات و روایات، دو گونه می‌توان سخن گفت:

- بر اساس رشد و نمو منفصل و بیرونی نفس گفته شود: حالت اولیه نفس این انسان‌ها حفظ شده، فقط عوارض و کیفیات منفی بر آن افزوده می‌شود.

- مطابق رشد و نمو متصل و درونی نفس باید گفت: این انسان‌ها به خود نفس ضرر و زیان زده، از جهت نفس خسران دیده‌اند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾ (هود/۲۱)؛ ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾ (مؤمنون/۱۰۳). به تعبیر دیگر، مرگ نفس و خسران آن، چیزی جز رشد و نمای منفی درونی و متصل نفس نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۱۴۳/۵-۱۵۰). پذیرش این معنا، بر حرکت جوهری نفس دلالت دارد.

۴. آیه مربوط به جهنم شدن انسان

بر اساس برخی آیات، جهنم حقیقتی جدای از انسان داشته، گنهکاران وارد آن می‌شوند: ﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا﴾ (نحل/۲۹)؛ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾ (انفال/۳۶). این جهنم غیرمنقول بوده، سوخت و سوز بیرونی دارد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا تَضَجَّتْ جُلُودُهُمْ بَدَلَتْهَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ (نساء/۵۶).

اما مطابق آیه‌ای از قرآن، برخی انسان‌ها در اثر نافرمانی خداوند آن قدر سقوط می‌کنند که خود، تبدیل به جهنم و آتش منقول می‌شوند: ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾ (فجر/۲۳). این جهنم، از نفس و جان انسان گنهکار برمی‌خیزد و سوخت و سوز درونی دارد: ﴿نَارُ اللَّهِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾ (همزه/۷-۶). مطابق این برداشت، رشد و نمای این گنهکاران، درونی و متصل و در جهت رذایل است؛ یعنی خود نفس آن‌ها تنزل پیدا می‌کند، نه اینکه فقط عوارض و کیفیات نفسانی تنزل پیدا کرده باشد (همان: ۲۰۷/۱۶). پذیرش این معنا بیانگر حرکت جوهری نفس است.

البته برای آیه مذکور، معنای دیگر نیز می‌توان ذکر کرد و آن اینکه «در قیامت، جهنم ظاهر می‌شود». در این صورت، آیه ارتباطی به رشد و نمای متصل نفس انسانی ندارد.

نتیجه‌گیری

- ۱- انسان دوبعدی بوده، هر دو بعد وی رشد و نمو دارند؛ ولی به دلیل اصالت داشتن نفس، محور پژوهش حاضر، رشد و نمو نفس است.
- ۲- رشد و نمو نفس، اگر به صورت منفصل و بیرونی فرض شود، بدین معناست که نفس از اول خلقت تا آخر ثابت است و فقط عوارض و کیفیات آن تغییر می‌کنند. این عوارض و کیفیات، اگر فضایل باشند، کمالاتی به نفس اضافه می‌شود و اگر رذایل باشند، نواقصی به نفس افزوده می‌گردد.
- ۳- رشد و نمو نفس، اگر به صورت متصل و درونی باشد، به معنای پذیرش حرکت جوهری نفس است. در این صورت، ملکاتی که انسان کسب می‌کند، اگر فضایل باشند، سبب تکامل خودِ نفس می‌شوند و اگر رذایل باشند، عاملی برای تنزل خودِ نفس می‌باشند.
- ۴- فیلسوفان برای اثبات رشد و نمای متصل و جوهری نفس، دلایل عقلی متعددی ذکر کرده‌اند.
- ۵- برخی آیات بیانگر رشد و نمو درونی و جوهری نفس هستند.
- ۶- از منظر آیات الهی، اموری مانند علم، ایمان، هدایت و شکر، سبب افزایش و تکامل خودِ نفس می‌شوند و اموری مانند رجس، نفاق و تقابل با پیامبران، سبب نقصان خودِ نفس می‌گردند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه علی شیروانی، قم، دار العلم، ۱۳۸۴ ش.
۳. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، الاشارات والتنبیها (مع الشرح للمحقق نصیرالدین الطوسی و شرح الشرح للعلامة قطب‌الدین الرازی)، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ش.
۴. همو، النفس من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۵. امیدی، مهدی، «فلسفه سیاسی متعالیه ملاصدرا بر اساس نظریه حرکت جوهری نفس»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال بیست و یکم، شماره ۳ (پیاپی ۸۱)، پاییز ۱۳۹۵ ش.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، ج ۱، قم، اسراء، ۱۳۹۳ ش.
۷. همو، تسنیم، ج ۲، ۵ و ۱۶، قم، اسراء، ۱۳۹۱ ش.
۸. همو، تسنیم، ج ۴، قم، اسراء، ۱۳۹۰ ش.
۹. همو، تسنیم، ج ۴۳، قم، اسراء، ۱۳۹۶ ش.
۱۰. همو، تفسیر موضوعی قرآن کریم (جلد ۲: توحید در قرآن)، چاپ سوم، قم، اسراء، ۱۳۸۵ ش.
۱۱. همو، تفسیر موضوعی قرآن کریم (جلد ۵: معاد در قرآن)، چاپ چهارم، قم، اسراء، ۱۳۸۷ ش.
۱۲. همو، تفسیر موضوعی قرآن کریم (جلد ۱۴: صورت و سیرت انسان در قرآن)، قم، اسراء، ۱۴۰۰ ش.
۱۳. حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، مشهد، آستان قدس رضوی، به‌نشر، ۱۳۷۸ ش.
۱۴. زندیه، مهدی، حرکت جوهری و ثبات معرفت، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۸ ش.
۱۵. سوری، روح‌الله، و حامد کمیجانی، «حرکت جوهری نفس و پیامدهای آن در نفس‌شناسی صدرایی»، فصلنامه خردنامه صدر، شماره ۱۰۹، پاییز ۱۴۰۱ ش.
۱۶. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق.
۱۷. همو، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تعلیق و تصحیح و مقدمه سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶ ش.
۱۸. همو، المبدأ و المعاد، مقدمه و تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی و پیشگفتار سیدحسین نصر، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴ ش.
۱۹. همو، عرشیه، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران، مولی، ۱۳۶۱ ش.
۲۰. همو، مجموعه رسائل فلسفی صدرالمآلهین، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، حکمت، ۱۳۷۵ ش.
۲۱. همو، مفاتیح الغیب، تعلیق علی نوری، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۳ ش.
۲۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۱ ش.
۲۳. همو، بداية الحکمه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۲۴. عابدینی، فاطمه، و عباس جوارشکیان، «پیامدهای فلسفی حرکت جوهری در مسائل نفس و تکامل آن»، دوفصلنامه مطالعات اسلامی - فلسفه و کلام سابق (جستارهایی در فلسفه و کلام)، سال چهل و چهارم، شماره ۸۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۱ ش.
۲۵. غفارپور، علی، عباس جوارشکیان، و علیرضا کهنسال، «ابعاد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مفهوم قرآنی "تبدل زمین" از منظر صدرالمآلهین»، دوفصلنامه حکمت معاصر، سال هشتم، شماره ۳، پاییز و زمستان

- ۱۳۹۶ ش.
۲۶. فیاضی، غلامرضا، *علم/النفس فلسفی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹ ش.
۲۷. قاضوی، سیدمحمد، و محمد جعفری، «بررسی ملاک این‌همانی عددی نفس از دیدگاه ابن‌سینا و صدرالمتهلین»، *فصلنامه ذهن*، سال بیست و دوم، شماره ۸۶، تابستان ۱۴۰۰ ش.
۲۸. قمی، شیخ عباس، *مفاتیح‌الجنان*، تهران، اسوه، ۱۳۹۲ ش.
۲۹. گرجیان عربی، محمدمهدی، «حرکت جوهری صدرایی و تأثیر آن بر دیدگاه‌های او در تفسیر قرآن کریم»، *فصلنامه انجمن معارف اسلامی*، سال اول، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۴ ش.
۳۰. گرجیان، محمدمهدی، و مهدی زندیه، «حرکت جوهری نفس و ثبات معرفت»، *فصلنامه اندیشه‌نوین دینی*، سال پنجم، شماره ۱۹، زمستان ۱۳۸۸ ش.
۳۱. مصباح یزدی، محمدتقی، *شرح جلد هشتم/اسفار*، جزء دوم، تحقیق و نگارش محمد سعیدی‌مهر، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰ ش.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۲ ش.
۳۳. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد بلخی، *مثنوی معنوی*، تهران، پیمان، ۱۳۷۹ ش.
۳۴. یکه‌زارع، صغری، محمدصادق کاملان، و محمود پروانه، «تأثیر نظریه حرکت جوهری بر نفس‌شناسی ملاصدرا»، *دوفصلنامه انسان‌پژوهی دینی*، سال نهم، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۹۱ ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی